روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewspaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۶۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۲-۸۸۳۴۱۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۲۳۹۰
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۷ - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۰۵ ■ شماره ۱۸۱ دوره جدید ■ شنبه ۱۵ آبان ۱۳۸۹ ■ ۲۹ ذیقعده ۱۴۳۱ ■ ۶ نوامبر ۲۰۱۰

دپ و برتون به سراغ «سایه‌های سیاه» می‌روند

جانی دپ بازیگر و تیم برتون فیلمساز امریکایی بار دیگر در پروژه «سایه‌های سیاه» با یکدیگر همکاری می‌کنند. به گزارش مهر، به نقل از ورایتی استودیوی برادران وارنر این فیلم را در بهار ۲۰۱۱ تولید می‌کند. دپ با گراهام کینگ از مدت‌ها پیش به توافق رسیده تا در این فیلم بازی و در تهیه آن مشارکت کند. دپ نیز مایل است کارگردان محبوبش یعنی تیم برتون ساخت فیلم را بر عهده بگیرد. ریچارد زانوک، کریستی دمبرووسکی و دیوید کندی هم در تهیه فیلم با کینگ و دپ همکاری می‌کنند. فیلمنامه «سایه‌های سیاه» را ست گراهام اسمیت نوشته است.

تهران: اذان ظهر ۴۸: ۱۱ اذان مغرب ۲۴: ۱۷ اذان صبح فردا ۰۶: ۵ طلوع آفتاب ۳۲: ۶

آخر

گزارش آخر: اعتراض هنرمندان و روشنفکران به برلوسکونی ادامه دارد

کابینه یا سیرک بزرگ دولت

برلوسکونی معضل بزرگ روشنفکران و هنرمندان ایتالیایی شده است. آنقدر که «داریو فو» نوبلیست ادبی و نمایشنامه‌نویس نخست‌وزیر را مایه سرشکستگی ایتالیا می‌داند و کار به جایی می‌رسد که «جولیان مور» امریکایی هم با ایتالیایی‌ها در جشنواره رم همدردی می‌کند.

امسال جشنواره فیلم رم جایزه دستاورد یک عمر زندگی هنری را به جولیان مور تقدیم کرد و وی هنگام دریافت این جایزه گفت: «برلوسکونی باید به خواسته مردم ایتالیا احترام بگذارد و از این سمت کناره‌گیری کند. او فعلاً به جز سرشکستگی چیزی برای مردم ایتالیا ندارد.»

امسال در حاشیه جشنواره فیلم رم و در کنار برنامه‌هایی همچون بزرگداشت ۵۰سالگی فیلم «زندگی شیرین» ساخته فدریکو فلینی، هنرمندان ایتالیایی سعی کردند اعتراض خودشان را نسبت به اظهارنظرهای برلوسکونی درباره محدود کردن مطبوعات اعلام کنند.

اعتراض به سیاست‌های برلوسکونی و همتایان دیگر اروپایی‌اش همچون نیکلا سارکوزی ابعاد وسیعی دارد و در این سال‌ها بسیاری از روشنفکران اروپایی بیش از همه این دو سیاستمدار را به خاطر آنچه «حماقت‌های سیاسی» می‌نامند، تحقیر کرده‌اند. برای نمونه ساراماگو یک سال پیش از مرگش در یادداشتی با عنوان «نظام‌های دیکتاتوری کوتوله می‌سازند»، نوشت: «در اروپا کوتوله‌های سیاسی ریشه به تیشه فرهنگ و هنر غنی‌مان می‌زنند. کوتوله‌هایی مانند برلوسکونی همه اندوخته‌های این سرزمین را خوار و خفیف می‌کنند.»

ساراماگو در پی سفر به ایتالیا این یادداشت را نوشته بود و دوست نزدیک او «داریو فو» هنوز هم بر سر مواضع‌اش مانده است. داریو فو آنقدر از سیاست‌های برلوسکونی به تنگ آمده بود که چند سال پیش تصمیم گرفت به عنوان شهردار شهر میلان وارد رقابت‌های انتخاباتی شود.

داریو فو در گفت‌وگوهای اخیرش هم ابراز تمایل کرده است که باز هم ممکن است در انتخابات شرکت کند تا ایتالیا را از دست پول‌دوست‌هایی مانند برلوسکونی نجات دهد.

داریو فو در یکی از آخرین نمایشنامه‌هایش با عنوان «نابهنجار دوسره» هجویه‌ای سیاسی درباره نخست‌وزیر ایتالیا نوشته بود.

داریو فو معتقد است روی کار آمدن چنین سیاستمدارانی بیش از هر چیز به دلیل کناره‌گیری و بی‌توجهی نویسندگان و روشنفکران نسبت به اتفاقات سیاسی کشورشان است. او به تازگی در یکی از یادداشت‌هایش نوشته: «وقتی آقای برلوسکونی کبیر دهنش را باز می‌کند و در تلویزیون یک ساعت و نیم سخنرانی می‌کند و درباره پیشرفت‌های ملت ایتالیا به رهبری خودش حرف می‌زند نباید تلویزیون را خاموش کرد، به نظرم وظیفه ما این است که حرف‌های این کله‌پوک را گوش کنیم و فردا درست مثل یک معلم حسابی درس ادب به او بدهیم.»

با این حال جان‌فرانکو فراتینی رئیس مجلس ایتالیا روشنفکران و مطبوعات ایتالیایی را به آرامش دعوت کرده است. او می‌گوید: در صورت تداوم این روند کشور اعتبار خود را از دست می‌دهد.

حرف‌های تازه برلوسکونی درباره محدود کردن مطبوعات در کنار رسوایی‌های اخلاقی او و انتخاب «ماراکانانا» مانکن مشهور ایتالیایی به عنوان وزیر برابری جنسیتی به این خشم‌ها دامن زده است.

«امبرتو اکو» فیلسوف برجسته ایتالیایی هم ساکت نمانده است. او معتقد است اگر برلوسکونی به همین روند ادامه دهد مافیا احتمالاً به صندلی‌های کابینه دولت هم راه پیدا می‌کنند. امبرتو اکو چندی پیش هنگامی که یک نویسنده جوان ایتالیایی از سوی مافیا تهدید به مرگ شده بود، در حمایت از روزنامه‌نگاران و نویسندگان ایتالیایی گفته بود: «این نخست‌وزیر، مملکت ما را تبدیل به یک سیرک بزرگ کرده است.»

پرسش از فرهنگ: چرا کنشگران اجتماعی «خودنمایی» می‌کنند

نمایشِ بودن

ناصر فکوهی

واژه «خودنمایی» در زبان فارسی به سرعت ما را به سوی پیشداوری و یک بار ارزشی منفی می‌کشاند که با تعداد زیادی از واژگان، مفاهیم و کنش‌های اجتماعی در جامعه کنونی‌مان و همچنین با پیشینه‌ای طولانی در تاریخ ادبی و حافظه گذشته و نظام‌های رده شناختی‌مان خوانایی دارند. این گرایش، اما بی‌شک ما را از دیدگاه‌های علمی که در این زمینه مطرح شده‌اند دور کرده و به اندیشه‌ای عامیانه در این حوزه که با کلماتی چون «تظاهر»، «ریا»، «دورویی» و... خود را بروز می‌دهند و هر چند در زبان متعارف معنا داشته و قابل استفاده‌اند، اما در زبان علمی مایه ابهام‌اند، نزدیک می‌کند.

اما نگاه علمی به مفهوم «خودنمایی» را می‌توان در واژگان و مفاهیم دیگری جست و پیش از هر چیز در نیاز به «خود» بودن، یا شاید لازم باشد بگوییم اصولاً نیاز به «بودن» و هویت داشتن. در جهان کنونی یعنی در جهانی که پس از انقلاب صنعتی به وجود آمده و البته جهانی که هنوز انقلاب اطلاعاتی رویکردها، تعاریف و مفاهیم ما را به کلی به‌هم نریخته و فرآیند تغییرات به طور کامل برانگیخته نشده است (و این امر خود تحلیلی جداگانه را می‌طلبد) «وجود» هر چه بیشتر و بیشتر در معنای «اجتماعی» آن و نه در معنای «جماعتی» آن مطرح بوده است. به عبارت دیگر، برخلاف جهان پیش صنعتی که در آن «تعلق» به یک طایفه، قبیله، مذهب، ارباب و... مشخص می‌کرد که هر کس «کیست» و این تعلق لزوماً و به ویژه در گروه‌های کوچک این جهان (روستا و شهرهای کوچک) نیازی به بروز بیرونی و مادی نداشت و از طریق روابط «چهره به چهره» تعین می‌یافت، در جهان مدرن، بسیاری از افراد و شاید بتوان گفت اکثریت آنها، برای آنکه بگویند «کیستند» و حتی در بسیاری موارد برای آنکه «بدانند» کیستند، نیاز به آن دارند که «نشان دهند» کیستند.

ایروین گافمن با نظریه «صحنه‌پردازی» خود، هانری لوفبور با نظریه «زندگی روزمره»، ژان بودریار با نظریه «شبیه‌سازی»، ژرژ بلاندیه با نظریه «نمایشی شدن»، گی دوبور با نظریه «جامعه نمایش»، پی‌یر بوردیو با نظریه «تمایز»، داوید لوبروتون و میشل مافزولی با نظریات خود درباره «بدن» و بسیاری دیگر از نظریه‌پردازان معاصر هر یک به نوعی تلاش کرده‌اند بر این مفهوم کلیدی تاکید کنند که انسان مدرن و هر چه بیشتر و به ناگزیر، جهانشمول، چاره‌ای جز آن ندارد که هویت خود را از طریق بروز آن در قالب‌هایی «نمایانده» شده و «بازنمایانده شده» به اثبات برساند و گاه حتی این «اثبات» باید برای خود او و نزدیک‌ترین کسانش نیز انجام شود.

همین امر سبب می‌شود انسان ناچار باشد به این وجود، موقعیتی مادی بدهد که در آن واحد «بدن» و شیوه بروز و بیان حرکتی و نمادین اجتماعی‌اش (از جمله در آرایش و پوشاک)، نظام زبان‌شناختی و روابط رسانه‌ای، ارتباطاتی و مبادلاتی‌اش را درگیر خود می‌کند. به این ترتیب فرد دیگر لزوماً به خود تعلق ندارد، بلکه این خود است که باید از طریق یک نظام «نشانه‌شناختی- بازیابی» که اساسش تفاوت یا تمایز یا به یک عبارت دیگر «خودنمایی» است، وجود خود را اثبات کند. این امر در جوامع هژمونیک کنونی قوه محرکی بی‌پایان و عرصه‌ای گسترده برای مبارزه‌ای بی‌وقفه میان نیروهای سلسله‌مراتبی سلطه اجتماعی (در قالب‌های سیاست و قدرت به‌طور عام) و فرد مجرد و فرد واحد یا گروه را می‌سازد. در نهایت هدف هر دو گروه آن است که کنترل فضای بازنمود و «خودنمایی» را به دست بگیرند. نوع خطرناک‌تر این گرایش، در نظام‌هایی بروز می‌کند که فرآیندهای کنترل کالبدی را چنان درونی و خودکار می‌کنند که اصولاً وجودشان انکار می‌شود، بنابراین به نظر می‌رسد فرد در «آزادی» کامل به سر می‌برد یا به حال خود «رها» شده است.

نوع دیگر خطرناک این گرایش در جایی است که هژمونی‌های کنترل کالبدی، خود را در قالب اشکال به ظاهر «سنتی» پوشش می‌دهند و ما با اشکال جدید «بنیادگرایی» سروکار داریم که استناد دائم آنها به «بنیاد»ها در حقیقت چیزی نیست جز شیوه‌ای برای بزک کردن ایدئولوژیک بودن شدید رویکردشان در کنترل فرآیندهای خودنمایی. در همه موارد ذکر شده، ما با تلاش برای از میان بردن «خودنمایی» سروکار داریم؛ تلاشی که در واقع بیشتر از آنکه در معنای مبارزه با مفاهیمی چون «تظاهر» و «ریا» باشد، دغدغه آن را دارند که هویت‌ها را یکسان کرده و به این ترتیب با رسیدن به ضعف هویت‌های فردی، امکان «توده‌ای کردن» جوامع را فراهم کنند. در اینجا نیز مثل همیشه، فرآیندهای تفاوت‌یابی و تنوع‌پذیری، البته در حد معقول و به شکلی که مفهوم جامعه‌پذیری را تهدید نکنند، تنها راه‌های بهبود نسبی به حساب می‌آیند.

بنابراین سرکوفت زدن به «خودنمایی» با بهانه‌های به ظاهر اخلاقی یا اجتماعی و غیره، لزوماً نمی‌تواند کنشی در راه ایجاد انسجام بیشتر در یک جامعه مفروض به حساب بیاید. از میان رفتن تمایز در یک جامعه بیشتر از هر چیزی به معنای فقر فرهنگی آن جامعه است که در نهایت و در شرایط مدرن نمی‌تواند به چیزی جز سست شدن پایه‌ها و ارکان هویت عمومی آن جامعه بینجامد. هویت‌های ضعیف فردی نه‌تنها هویت قوی جمعی به وجود نمی‌آورند، بلکه اصولاً به بحران‌های هویتی منجر می‌شوند که پایانی جز سست شدن هر چه بیشتر ارکان هویتی جامعه و آماده‌شدن بیشتر برای پذیرش هویت‌های بیگانه را با خود ندارند.

گردون: بعد از تماشای نمایش «نوشتن در تاریکی» محمد یعقوبی

تو کجا بودی آن زمستان

سعید عقیقی

تو زمستان ۶۶ کجا بودی؟ چه می‌کردی؟ چند ساله بودی؟ زمستان ۶۶ برای آنها که اینجا بودند با همه زمستان‌های دیگر فرق داشت. مخصوصاً اسفندماه. زمستان ۷۵ کجا بودی؟ شاید گوشه‌ای میان کاغذپاره‌ها نشسته بودی و زمستان ۶۶ را می‌نوشتی؛ درباره دوره‌ای که همه می‌کوشیدند فراموش‌اش کنند. تهران خلوت. شمال شلوغ. موشک‌باران... آدم‌هایی که منتظر بودند ببینند نوبت ویرانی‌شان رسیده یا نه... و آدم‌هایی که خودشان را مخفی می‌کردند...

زمستان ۸۸ کجا بودی؟ کسی که نطفه‌اش زمستان ۶۶ بسته شده، الان ۲۳ساله است... آن روزها کجا بودی؟ چه می‌کردی؟ چند ساله بودی؟ شمال شلوغ است و تهران شلوغ‌تر. اگر از شمال شلوغ راه بیفتی و بخواهی به تهران شلوغ‌تر برسی و در شلوغی نمانی و طلوع خورشید را هم ببینی، باید صبح خیلی زود بیدار شوی. اگر روزنامه‌های زمستان ۶۶ را ورق بزنی، چیزی از موشک‌باران پیدا نمی‌کنی؛ هیچ. فقط یکی دو مطلب است در یکی دو مجله. همین و تمام. اما زمستان۶۶ هست.

درست است که یک دهه بعد به عرصه رسیده. اما هست. دست‌کم می‌تواند به آن که نطفه‌اش در زمستان ۶۶ بسته شده، بگوید که آن روزها آدم‌ها کجا بودند و چه می‌کردند... این یعنی هنر مانده و بقیه رفته‌اند. و تو می‌توانی به آن که نطفه‌اش در زمستان ۶۶ بسته شده، بگویی که چه بوده و چه شده. بگویی که هنر نه در زرورق خفت‌بار بی‌هویتی و زبونی و لودگی و تبلیغات، که جایی میان باور و فرم، و در خلوتی میان شعور و شرافت لانه می‌سازد و رشد می‌کند و می‌ماند... کار محمد یعقوبی را از زمستان ۶۶ تا به امروز دنبال کرده‌ام؛ با تمام افت و خیزها و کوشش‌هایش در چفت کردن درونمایه‌های ساده و فرم‌های تازه... و اکنون در نوشتن در تاریکی، نسخه پخته‌تر و گیراتر و قدرتمندانه‌تری از زمستان ۶۶ را به عرصه آورده که می‌توانست زمستان ۸۸ هم باشد. تو زمستان ۸۸ کجا بودی؟ چه می‌کردی؟ چند ساله بودی؟ در کار لذت‌بخش فراموشی به دنبال همکار نمی‌گشتی؟ واکنش‌های ضد و نقیض تماشاگران در اجرایی که من دیدم، سند پیروزی متن و اجرای ماهرانه و دوبله نمایش است.

خنده‌ها گاه چنان بلند است که به راحتی می‌تواند صدای هق‌هق گریندگان را در خود محو کند. هر کسی نمایش را از جایی آغاز می‌کند که دوست دارد؛ و به نسبت جایی که برای خود دست و پا کرده، به جایی می‌برد که با واکنش‌هایش جور است. اگر تجربه نوشتن در تاریکی را داشته باشد، درمی‌یابد که نوشتن در تاریکی دشوار است؛ و کنار آمدن با آن دشوارتر. ستایش من نه فقط نثار محمد یعقوبی گرامی، که بزرگداشت تک‌تک کسانی است که در این تجربه از درون و برون صحنه با آن همراهی کرده‌اند. شاید به لطف آنان است که به یاد می‌آوریم زمستان ۶۶ کجا بوده‌ایم، زمستان ۸۸ چه کرده‌ایم، و شاید به یاری نمایش، به این بیندیشیم که زمستان ۹۹ کجا می‌توانیم باشیم.

هملت می‌گوید: «خدایا! می‌دانیم چه هستیم. اما نمی‌دانیم چه می‌توانیم باشیم.» نوشتن در تاریکی تنها نقشی از روزگار ما نیست. بیشتر نقشی است بر روزگار ما. کلامی است که گویی از میانه آغاز شده و انگار قرار نیست به پایان برسد... و جایی که برای خود دست و پا کرده، جایی است میان باور و فرم؛ میان شعور و شرافت.

در گذر زمان: ۲۰سالگی نشریه «نگاه نو»

میانجیگری

علیرضا اکبری

گفتن از اینکه پیگیری مستمر و مداوم هر حرکت فرهنگی اصیل و ریشه‌دار در ایران طی ۲۰ سال کاری سترگ و ستودنی است مصداق توضیح واضحات است اما اینکه بانیان این حرکت بتوانند طی این مدت به طور پیوسته به حرکت رو به جلو و رو به رشد خود ادامه دهند چیزی نیست که هر روز دور و بر ما اتفاق بیفتد و این اتفاقی است که طی ۲۰ سال گذشته در مورد فصلنامه «نگاه نو» به طور واضح نمود یافته است. «نگاه نو» در کنار تمام ضعف‌ها و قوت‌هایش در این ۲۰ساله چند ویژگی شاخص داشته است.

در غرب نشریاتی منتشر می‌شوند که نقش میانجی میان نویسندگان دانشگاهی و روزنامه‌نگاران را ایفا می‌کنند. در دنیای انگلیسی‌زبان نشریاتی مثل ضمیمه ادبی تایمز، نیویورکر، نیوریپابلیک و نیویورک‌ریویوآو بوکز چنین نقشی دارند و در آنها هم می‌توان از نویسندگان برجسته دانشگاهی مقالاتی یافت و هم از روزنامه‌نگاران برجسته. مجله «نگاه نو» نیز در این سال‌ها توانسته مجموعه‌ای غنی از آثار اساتید برجسته دانشگاهی و روزنامه‌نگاران، نویسندگان و مترجمانی که کار فرهنگی خود را خارج از محیط آکادمیک دنبال می‌کنند به چاپ برساند؛ مجموعه‌ای که برای هر پژوهشگر علوم انسانی در ایران بسیار مغتنم و قابل استفاده و استناد است. در کنار این ویژگی مهم، دوری مجموعه «نگاه نو» از باندبازی‌ها و آلودگی‌های مرسوم نشریات فرهنگی در ایران را باید نقطه قوت دیگر این نشریه دانست که علت آن را قطعاً باید در حضور و همکاری چهره‌هایی همچون خشایار دیهیمی، عزت‌الله فولادوند، داریوش آشوری، محمدرضا نیکفر، مصطفی ملکیان، رضا رضایی، روشن وزیری و همچنین در منش سالم و مترقی علی میرزایی، سردبیر «نگاه نو»، جست‌وجو کرد. توجه به چاپ آثار نسل جوان نویسنده، مترجم و روزنامه‌نگار در کنار گرافیک چشم‌نواز و به دور از عبوسی مرسوم در نشریات فرهنگی ایران و عطف توجه خاص به مخاطبان مجله با برگزاری «جایزه مهتاب»، از دیگر نکاتی هستند که در ارزیابی کارنامه ۲۰ساله «نگاه نو» بسیار چشمگیرند. تنها نقطه ضعف «نگاه نو» را در این سال‌ها شاید بتوان کم‌توجهی به جریان معاصر داستان‌نویسی در ایران دانست. به هر حال این ضعف کوچک در کنار نقاط قوت عمده‌ای که برشمردم مصداق قطره‌ای در دریاست، با این حال امیدوارم این نقیصه هم با درایت و روحیه نقدپذیر همیشگی علی میرزایی و همکارانش به زودی برطرف شود. کمااینکه در این سال‌ها آثار داستانی خوبی از نویسندگانی چون محمدرحیم اخوت و پرویز دوایی در «نگاه نو» به چاپ رسیده اما قطعاً داستان‌نویسی معاصر ما این بضاعت را دارد که جای بیشتری در مجله وزین «نگاه نو» به خود اختصاص دهد. حالا «نگاه نو»ی ۲۰ساله، جوان رعنایی شده که حاصل عمر و جوانی پرورش‌دهندگانش است. به امید ۴۰سالگی و ۱۴۰سالگی!

خبر آخر: نمایشگاه راهنمای ۳۵۰۰ساله مرگ در بریتانیا

نمایشگاه «کتاب مرگ» که به موضوع مرگ و معنویت در طول اعصار می‌پردازد در موزه بریتانیا در لندن برپا شد. مطمئناً «کتاب مرگ» دستورالعمل کمکی مصریان باستان از آزمون زمان سربلند بیرون آمده است. این کتاب راهنمای مرگ سه هزار و ۵۰۰ سال است که پله‌پله مراحل سفر از زندگی به مرگ را توضیح می‌دهد. هرچند فهم «کتاب مرگ» آسان نیست، اما همچنان معروف است، کتابی مملو از نمادهای رازآمیز، آواره‌های کروکودیل‌های غول‌آسا و جمجمه شغال. نمایشگاه فعلی در موزه بریتانیا امیدوار است نوری تازه بر این کتاب بتاباند. این کتاب به صورت مجموعه‌ای از طلسم‌ها و تصاویر است که بر رشته کاغذ پاپیروس نوشته شده و در واقع کتاب راهنمای مردگان در سفر خطرناک پس از مرگ است. این نمایشگاه با ارائه ماکت آرامگاه‌ها، مومیایی‌ها و نقاب‌های ویژه مراسم تشییع جنازه سعی دارد تفکر عمومی‌ای را که مصری‌ها را شیفته مرگ می‌داند از ذهن بازدیدکننده بزداید. جان تیلور گرداننده موزه گفت: «آنها شیفته مرگ نبودند، برعکس آنچه مردم می‌گویند شیفته زندگی بودند. در آن زمان اغلب آدم‌ها در ۳۵سالگی می‌مردند، اما آنها زندگی تقریباً بسیار خوبی داشتند و می‌خواستند پس از مرگ نیز آن را ادامه دهند.» این نمایشگاه که از پنجشنبه افتتاح شده تا ششم مارس ۲۰۱۱ پذیرای علاقه‌مندان و یکی از سه نمایشگاهی است که به موضوع مرگ و معنویت در طول اعصار می‌پردازد.

هشدار به خریداران مبایعه‌نامه‌ای

از اینان که گذشت

فریدون مجلسی

بازتاب

این نخستین‌باری نیست که شنیده می‌شود گروهی با امضای قراردادهای غیررسمی و به اصطلاح مبایعه‌نامه‌ای و پیش‌پرداخت و اقساط بعدی به دام سازندگانی افتاده‌اند و پس‌انداز یک عمر خود را باخته‌اند، خانه‌ای نیافته‌اند، «نایافته دم دو گوش گم‌کرده» و طرف متواری هم احتمالاً در آن سوی آب، به آب و نانی رسیده است. حال اینکه از گلویش پایین برود یا نرود، مساله اینان را حل نمی‌کند! اما اتفاقی که اخیراً در یکی از شهرهای ساحلی شمال رخ داده است، شاید کم‌نظیر باشد. موضوع ظاهراً مربوط با مجموعه آپارتمان بزرگی است که کلی هم پیشرفت داشته، و خریداران با خیال راحت مبایعه‌نامه‌ها را امضا و بعضاً به آپارتمان‌های خود سرکشی هم کرده و نظراتی هم در باب نازک‌کاری داده بودند که بیشتر به داستان‌های عزیز نسین می‌ماند! باری، بساز و بفروش محترم، بعد از نقد کردن پول همه خریداران، تازه برای دریافت وام سراغ بانک می‌رود، بانک هم که ریسک نمی‌کند، ارزیابی می‌کند و مجموعه را در محضر رسماً وثیقه برمی‌دارد و چند میلیاردی، لابد با بهره کافی و مکفی، وامی از نوع قرض‌الپس‌نده می‌دهد، و وام گیرنده آن را هم کنار پول‌های قبلی می‌گذارد و می‌رود و می‌برد. بانک بابت اصل و فرع مربوطه ساختمان، وثیقه را مهر و موم می‌کند تا با فروش آن به پول خودش برسد، و خریداران اولیه، مبایعه‌نامه به دست، پشت در مانده‌اند، و شکایت، و شکوائیه و نامه‌نگاری سرگشاده و سربسته، تا چه پیش آید! حق با کیست؟ تکلیف آنها چه می‌شود؟ اینها مسائلی است که مشکل بودن کار قضاوت را نشان می‌دهد. در واقع پیشگیری بهترین راه است. چه از جانب مردم که فریب نخورند، و «عنان مال خودشان را به دست غیر مسپارند!» و نیز بر مقامات است که تدابیری بیندیشند که حمایتی از منافع و حقوق شهروندان شده باشد که به سادگی به دام نیفتند.

آخرین پیشنهاد

سریال «مختارنامه»

تبریک، تبریک

علیرضا غفاری

خرده‌گیران هرچه دلشان می‌خواهند، بگویند. سه هفته صبر کردم، کافی نیست؟ اثری که از تیتراژ اولیه و دقایق آغازین خبر از حکایتی نو در عرصه آثار نمایشی قابل تامل دارد. آنقدر که اگر اغراق‌آمیز جلوه نکند، خیلی‌ها آن را به خاطر خواهند سپرد. آرزویم طول عمر همراه با سلامتی برای داود میرباقری است. هنرمند هوشیاری که به گواهی تیتراژ سریال، هشت سال با سکوت و صبر و پرهیز از ورود به مسائل حاشیه‌ای، کاری کرده است کارستان! نگاه کنید به شاهنامه حکیم طوس، محصولی جاویدان، ثمره ۳۰ سال رنج از مردی بزرگ یا لغتنامه دهخدا، اثری یگانه، حاصل یک عمر پژوهش (آن هم ۳۰ساله)، توسط مردی که خود یگانه دوران بود! در آثار نمایشی کشور ما نیز همین حکایت استمرار دارد. علی حاتمی ۱۱ سال از عمرش را صرف ساختن هزاردستان می‌کند. داود میرباقری در اولین تجربه شایسته‌اش بیش از ۱۰ سال در خدمت شاه ولایت است و اثرش سریال امام علی(ع) ممتاز و ناب. و حالا باز او در یک بازه زمانی طولانی (هشت سال) به پای مختار ثقفی می‌نشیند و نتیجه آن است که پس از پخش سومین قسمت از این سریال معلوم می‌شود که مختارنامه قصد دارد ذائقه‌های وارداتی و ساختگی و بی‌ارزش را به کناری بزند و بار دیگر پیمانه‌ای برای استاندارد زیبایی‌شناسی تصویر و کلام را به جامعه تشنه آثار فاخر (به مفهوم مطلق) ارائه کند. انگار همه دست به دست هم داده‌اند و زحمت کشیده‌اند تا محصول نهایی چشمگیر باشد. با تبریک مکرر فقط نکته‌ای را از باب تذکر یا احیاناً دریافت پاسخی روشنگر عرض می‌کنم. داود میرباقری هوشمندانه از غلتیدن در دام دیالوگ‌های مطنطن و ثقیل عبور کرده و زبان انتخابی‌اش برای سریال همه‌فهم، جذاب، رسا و دلنشین است. اما او که قطعاً با وسواس فراوان، با تراش واژه‌ها و مهندسی کلمات به این زبان رسیده است، نمی‌دانم چرا گهگاه از ادبیاتی بهره برده که درازنای عمر آن کمتر از یک سده است! مثل ستایش عموی مختار در رثای نشان دادن ضرب شست مختار در ایجاد امنیت مدائن. آنجا که می‌گوید: شنیده‌ام، همه ماست‌ها را کیسه کرده‌اند! یقین دارم به کارگیری ادبیاتی از این دست، در پروژه‌ای به این عظمت اگر سهوی نباشد، حتماً ادله‌ای قابل شنیدن دارد. پیشنهاد می‌کنم میرباقری پس از دو تجربه موفق تاریخی (مربوط به صدر اسلام) سری به تاریخ معاصر ایران بزند. اتفاقات بی‌بدیل و جذاب یکصدساله اخیر ایران، به شدت قابلیت تبدیل شدن به اثر نمایشی را دارد.

سکانس آخر

آغاز نمایش مستند در سینما آزادی

نمایش مستند «صد و یک سال بلدیه تهران» از آخرین ساخته‌های ارد عطارپور برنامه مستند سینما «آزادی» است. این برنامه به نام «مستند آزادی» به همت انجمن تهیه‌کنندگان سینمای مستند ایران شامگاه چهارشنبه- ۱۲ آبان‌ماه- برگزار شد و پس از نمایش این مستند، جلسه پرسش و پاسخ آن برگزار شد. به گزارش ایسنا جلسات نمایش فیلم مستند که از سوی کمیته نمایش فیلم انجمن تهیه‌کنندگان مستند طراحی شده، قرار است از این به بعد به صورت یک هفته در میان در سانس ساعت ۱۸ سینما آزادی برگزار شود. در اولین جلسه این برنامه مرتضی ندایی به عنوان مجری کارشناس حضور داشت و فرید فرخنده‌کیش، محمد تهامی‌نژاد، پدرام اکبری، فرحناز شریفی، محمدصادق جعفری، پیمان نهان‌قدرتی، جعفر صانعی‌مقدم و ... هم حضور داشتند.

هنرمندنمای بدصدا

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

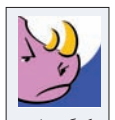

کرگدن‌نامه

اصل خبر این است، به نقل از خبرآنلاین، که خودش از خبرگزاری‌های قوه‌دار ارزشی و ورزشی است: «محمدرضا شجریان استاد آواز ایران پنجشنبه ۱۳ آبان در تالار وحدت شاهد اجرای همایون شجریان و گروه همنوازان حصار بود.» علاوه بر این خبر یک خطی، سه‌تا عکس هم گذاشته بودند که پسر، پدر را تکریم می‌کرد و پدر، پسر را در آغوش می‌کشید و ایضاً برای جمعیت هوادار هم دستی تکان می‌دادند. حقیقتاً من تعجب کردم که چطور خبرآنلاین، با آن سوابق انقلابی و ارزشی، به خواست مردم بی‌اعتنایی کرده و به‌رغم خواسته‌های مکرر مردم برای نشنیدن صدای معلوم‌الحال عده‌ای آوازخوان‌نما، جسارت کرده و خبر معاندان و مخالفان را با این ادبیات به اطلاع مردم همیشه در صحنه رسانده است.

کپورچالی: پس چطور باید می‌نوشت؟

میرفتاح: در واقع مردم از رسانه‌ها توقع دارند، و بحق توقع دارند، که دست هنرمندنماها را که البته رو شده است، بیشتر رو کنند و بنویسند: «فرد معلوم‌الحال بدصدایی که هیچ کس دوست ندارد صدایش را بشنود، خاصه، حتی ربنایش را هم عموم مردم بایکوت کرده‌اند و در هیچ کجا گوش نمی‌کنند و به جایش، همش [...] را که هم صدایش قشنگ‌تر است و هم ارزشی‌تر است و هم بنده خدا مورد ظلم و آزار طرفداران این پدر و پسر قرار گرفته است و مظلوم همواره تاریخ است، با گوش جان استماع می‌کنند، برای مظلوم‌نمایی و اینکه بگوید من هنوز خواهان و طرفدار دارم از پسرش که عموماً با مواضع پدرش مشکل دارد و با او در خلوت و جلوت مخالفت می‌ورزد، سوءاستفاده کرده و خود را از پیله انزوا بیرون آورده و با فتوشاپ برای مردمی که خود را مشتاق نشان می‌دهند، دستی تکان داده، در حالی که شاهدان عینی گزارش داده‌اند مردم تا این صحنه‌های مصنوعی را دیده‌اند، حال‌شان بد شده و به شکل خودجوش و غیرتمندانه شعار داده‌اند «سیاوش حیا کن، همایون رو رها کن»...

کپورچالی: حالت خوب است؟

مویدی: من هم یک بار رفتم جاده زشت و کریه چالوس و از آن هوای دلگیر و عرعر بلبل و بوی گند گل حالم به هم خورد و زود برگشتم کویر لوت و نفسی تازه کردم و حال اساسی بردم.

کپورچالی: یک جوری بگویید که من هم سر در بیاورم.

امیرشاهی: سر در آوردن نمی‌خواهد که، شما حاضری صدای بد سیاوش را تحمل کنی؟ همین باب همایون را عرض می‌کنم. بابای همایون. تازه با آن موهای پرپشتش... خوب معلوم است که کلاه‌گیس است و برای اغفال مردم از ام‌آی‌سیکس گرفته تا سر مردم را شیره بمالد، با آن سروچمان زشتی که خوانده...

امیرشاهی: از سعدی و حافظ خبر نداری. دیروز رفتم از جلوی در غرفه‌شان رد بشوم، دیدم آه‌شان بلند است که چرا این بنده خدا شعرهایشان را خراب کرده و با طمع سیاسی خوانده. دنبال راه‌حلی می‌گشتند که بیایند و با فریدون مشیری، یک بیانیه مشترک بدهند و بگویند که این بابا از ما نیست و ما خودمان هم شاکی هستیم که چرا خوانده «دوستی کی آخر آمد، دوستداران را چه شد»؟ و بلکه منظورش از شهریاران را چه شد، اصلاً یک چیز دیگر بوده...

کپورچالی: جدی جدی، حافظ و سعدی دارند چنین بیانیه‌ای می‌دهند؟

مویدی: پس چی؟ حالا البته قرار است آقای [...] وساطت کند و اصلاح ذات‌البین کند و بگوید که نه این، نه آن بلکه بیشتر آن... ولی به هر حال بیانیه شاعران سرجای خود محفوظ است. این بنده خدا با این صدای ناکوکش، همه را از شعر کلاسیک بیزار کرده... و به جایش دوست دیگرمان که به به، چه صدایی؟ چه پنیری؟ می‌خواند عین باقلوا با لبت بازی می‌کند از بس شیرین است و چسبناک است.

کپورچالی: آهان. تازه گرفتم. از آن لحاظ می‌فرمایید. بله، بله. این پسر هم از من می‌شنود بیاید و آن بیانیه شاعران را امضا کند و خرجش را از پدرش که با بی‌بی‌سی دستش توی یک کاسه است، سوا کند.

میرفتاح: ما هم باید سوا کنیم. اصولاً همیشه و همه جا، سوا کردن کار خوب و پسندیده‌ای است. از آن طرف البته حمایت خودمان را از ...

سکانس آخر

حمیدالله رضایی هنرمند مجسمه‌ساز درگذشت

حمیدالله رضایی هنرمند مجسمه‌ساز به دلیل حاد شدن مشکل ریوی صبح پنجشنبه - ۱۳آبان‌ماه- درگذشت. پیکر این هنرمند امروز شنبه - ۱۵